



آفتاب آفتاب آفتاب

سروری بر زندگی پر بار مر حوم شیخ محمد تقی ادیب نیشابوری (۱۳۵۵-۱۲۷۱ ه.ش.)

غلامرضا جلالی

شیخ محمد تقی ادیب نیشابوری، مشهور به ادیب دوم، در سال ۱۳۱۵ ه. ق. ۱۲۷۴ ه. ش. در خیر آباد، از بلوک عشق آباد نیشابور، به دنیا آمد. پدرش اسد الله نام داشت و از دانش بی بهره نبود. محمد تقی نزد پدر خواندن و نوشتن را فرا گرفت و در سن ۱۸ سالگی به دستور پدر عازم مشهد شد و نزد دایی خودش، حاج شیخ محمد کدکنی (متوفی ۱۳۵۷ ه. ق.) مقدمات را فرا گرفت و در اواخر سال ۱۳۳۳ ه. ق. ۱۳۹۲ ه. ش. وارد حوزه درس میرزا عبد الجواد ادیب نیشابوری، مشهور به ادیب اول شد.

محمد تقی وقتی برای اولین بار نزد استاد خود میرزا عبد الجواد نشست، استاد از او پرسید: از کجا هستی؟ او جواب داد: از نیشابور، میرزا از او خواست در درسش شرکت کند و روبرو با پهلوی وی بنشیند، و در تربیت و آموزش وی اهتمام ورزید.

شیخ محمد تقی از محضر شیخ عبد الجواد، کمال استفاده را برد. خود وی می گوید: فرمایشات ایشان را مرتب می نوشتم و حفظ می کردم، تا این که خودم در همان زمان حیات ایشان صاحب حوزه و جماعتی شدم. درس می گفتم و با مردمان از ارادل و اوباش و طلابی که تعهدات لازم را نداشتند، هیچ نمی نشستم، فقط مصاحبت با اشخاص محصل و با فضل بود.

ادیب در فراگیری علوم جد و جهدی تمام داشت و در آموختن ادبیات عرب، فارسی، منطق، فلسفه، ریاضیات، هیئت، تفسیر، حدیث، رجال، فقه، اصول، طب، علوم غریبه، و علوم جدید رنج ها برد و از آن میان علوم ادب را به عنوان رشته تخصصی خود برگزید.

وی در اکتساب این دانشها به جز میرزا عبد الجواد، از محضر اساتید دیگر از جمله آقا میرزا عسکری، مشهور به آقا بزرگ حکیم شهیدی (متوفی ۱۳۵۵ ه. ق.)، شیخ حسن برسی (متوفی ۱۳۴۰ ه. ق.)، شیخ اسد الله بزدی (متوفی ۱۳۵۰ ه. ق.)، میرزا باقر مدرس رضوی (متوفی

۱۳۴۳ ه. ق.)، آقا سید جعفر شهرستانی، قوام الحکماء، مشیرالاطباء، و حکیم فاضل خراسانی تلمذ کرد.

شصت سال تدریس ادبیات

ادیب نیشابوری، متون ادبی، منطقی و اصولی از جمله سیوطی، مغنی، شرح مطول، شرح نظام، حاشیه ملا عبد الله، معالم، مقامات حریری، عروض و قافیه را در مدرسه های خیراتخان، سلیمانیه، میرزا جعفر، مسجد ترکها (بازار)، مسجد گوهر شاد و در سال ۱۳۲۵ ه. ش. چند ماهی در آموزش و پرورش تدریس می کرد.

استاد علی موسوی گرمارودی، یکی از شاگردان برجسته ادیب، در توصیف فضای مدرسه خیراتخان، در همان حال و هوایی که ادیب در آن به تدریس می پرداخت، می نویسد: ادیب در مدرسه، که درست بالای «سر در» آن واقع بود، می نشست. حجره ای تقریباً به ابعاد ۵۴/ در ۵۴/ متر با سقفی کوتاهتر از سایر حجره ها، زیرا چنان که اشاره شد، طاق نمای محرابی سر در مدرسه، قسمتی از ارتفاع حجره را از پایین گرفته بود.

جز در ورودی، پنجره چوبی کوچکی که به طرف بست پایین باز می شد، تنها منفذ نور و هوای حجره بود. شاگردان دو زانو کنار هم روبروی استاد، روی تنها حصیر رنگ و رو رفته حجره می نشستند و همیشه اتاق تقریباً پر بود...

استاد همیشه زودتر از دیگران درجایی، بالای حجره چهار زانو نشسته بود، کتابی در پیش و بی سخن، مگر کسی از شاگردان وارد می شد و سلامی می گفت، او نیز پاسخ سلام را می داد. استاد همچنان ساکت می نشست تا یقین می کرد همه آمده اند، گاهی به خاطر شاگردی که او را دوست می داشت و بر اثر بیشامدی در کلاس حاضر نبود، چند دقیقه پیش تر از معمول صبر می کرد شاید آن شاگرد از راه برسد. آن گاه ساعت بغلی را از جیب در می آورد،



وینک به هیچ روی نیابیم از او خیر
تن را به خاکدان زمین داد ناگزیر
نامش ولی به نیر ادب آسمان مقرر
آن واپسین سستیغ جبال سخن کزو
هرگز چکاد علم نینفراخت راستر
معنی ست گوهر سخنش سهل ممتنع
مکفی است مرتع ادبش خصب پرثمر
شرح کمال دانش و رأیش مطول
است چون بحر پرتلاطم و چون
ابر بارور

باغ سخن ز بهجت مرضیه بود پر
تا باغبان نکورد به باغ عدن سقر
تا صبحدم چکامه زرین آفتاب
هر روز می سراید، بر درگه سحر
تا می نهند اساس بلاغت سخنوران
از کوههای صعب، بسی استوارتر
بادا بزرگ خاطره اوستاد ما
چون خاطر جلالت خود، در شکوه و فر

علم پروری ادیب

از میرد صاحب «الکامل» نقل کرده اند: «علم می گوید هر کسی با تمام وجود به خدمت من درآید، بخشی از مرا به دست خواهد آورد و کسی که با بخشی از وجود خود به خدمت من درآید، از من چیزی بهره نخواهد برد». ادیب از کسانی بود که با تمام وجود به خدمت آموزش دانشهای رایج زمان خود همت گماشت، و این در حالی بود که زندگی ایشان، همراه با محرومیت ها بود. وی پس از نیل به مقامات رفیع علوم اسلامی، بخصوص علوم ادب، با تمام وجود به تربیت طلبیه ها پرداخت. تعطیلات در سش بسیار کم بود. سر وقت شرکت می کرد، صدایش مطمئن و دلنواز بود و مضامین علمی را بسیار با شور تقریر می کرد. استاد محمد رضا حکیمی در مقاله خود در یاد نامه ادیب در بیان نظم و اهتمام ایشان به آموزش علم به طلبه ها و به یاد آن روزها می نویسد:

«من روزی سه تا پنج درس نزد ایشان داشتم، از صبح شنبه تا غروب چهارشنبه، در خدمتشان بودم، گاه درس تعطیلی می گذاشت. از جمله درس عروض و قافیه ای شروع کردند. برای این درس، بین ساعت ۹ تا ۹/۳۰



پذیرفت و در آرامگاه شیخ بهایی به تدریس پرداخت و مقرر شد ماهانه ۴۰۰ تومان از سوی آستان قدس به عنوان حق التدریس به ایشان پرداخت شود. استاد از آن به بعد دیگر از طلاب چیزی نستاند و این امر ۷ سال ادامه یافت تا در زمستان ۱۳۴۸ (۱۳۹۰ هـ. ق.)، در یکی از روزهای زمستان بر اثر یخبندان در خیابان بر زمین خورد و پای وی شکست، مدتی در بیمارستان بستری بود و پس از آن به خانه انتقال یافت و بقیه روزهای زندگی را در خانه تدریس می کرد. نگارنده مدتی در همین ایام معلم را در خدمت ایشان فرا گرفت.

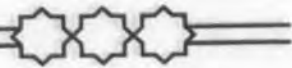
شیخ محمد تقی از سن ۲۵ سالگی یعنی ۱۳۳۷ هـ. ق. صاحب حوزه درس شد و تا سه روز مانده به فوتش، به مدت شصت سال همواره درس می گفت و صدها شاگرد در محضر او تربیت شدند. تا اینکه ۲۱ آذر ۱۳۵۵ (بیستم ذی الحجة ۱۳۹۶ هـ. ق.)، در سن ۸۴ سالگی بدرود زندگی گفت و در زاویه جنوب شرقی صحن عتیق به خاک سپرده شد.

استاد علی موسوی گرمارودی در آخر چکامه ای در رثای استاد چنین آورده است:

آن آفتاب شرق ادب هم، غروب کرد
آن اوستاد فحل، ادیب ادب گهر
آن مبتدای بحث بلاغت خموش ماند

نگاه می کرد و کتاب در دست می گرفت و آن را تا پیش روی بالا می برد و با لحنی محکم، قاطع و شیرین و با اندکی تکیه بر صوت، در حالی که دست دیگر را بر زانوی چپ نهاده بود و همراه با سجع عبارات، چون گشاده ای موج می خورد، به خواندن آغاز می کرد و در پایان هر جمله، کلمه را با تکیه بر سیلاب ما قبل آخر، باریک می کرد و می کشید و می لرزاند و چون روخوانی تمام می شد، توضیحات سرشار و گران بها را با لحنی ملایم تر آغاز می نمود. و کتاب را از پیش روی پایین می آورد، همچنان آن را با سرانگشت باز نگهداشته، بر زانو، هر گاه در بین توضیحات نام معصومان پاک شیعه را بر زبان می راند، در نهایت فخامت و ادب آن را می ستود و درود می فرستاد و اگر نام انسیه حوراء فاطمه زهرا (س) را بر زبان جاری می کرد و بنا نام فرزندش سالار شهیدان امام حسین (ع) بر زبان می گذاشت، قطره اشکی چون الماس در آن فضای نیمه تاریک حجره بر گوشه های چشمش می درخشید و او با دست چپ و با سرانگشت، به نحو خاص آن را از گوشه چشم بر می داشت، اما در لحن صوتش هیچ گونه تغییری حاصل نمی شد. و در تمام ایام و فصول سال، لحن او هیچ گونه تغییری نمی یافت. چنانکه زندگی اش، شیوه، زمان و گونه تدریس اش هم. سر هر ماه، یکی از شاگردان مورد اعتمادش قبل از درس، شهریه ماهانه آن درس را طبق صورتی که در دفتری نوشته بود، جمع می کرد و پیش استاد می نهاد. مطول نفری ۴ تومان، مغنی ۳/۵ تومان، سیوطی ۳ تومان، و از احدی اعانه و حتی هدیه نمی پذیرفت.

در سال ۱۳۴۱ هـ. ش. (۱۳۸۲ هـ. ق.)، سید جلال الدین تهرانی، استاندار و نایب التولیه آستان قدس، از ایشان درخواست کرد تا عنوان مدرس آستان قدس را بپذیرد. تهرانی خود از هم شاگردان وی در حوزه ادیب اول بود و از مراتب فضل و مقام علمی ایشان آگاهی داشت. ادیب پیشنهاد وی را



صبح پنجشنبه و جمعه می رفتیم، تا ۲ بعد از ظهر و گاه ۲/۳۰ و بیش تر، درس، در تمام این مدت ادامه داشت، بدون کمترین نگرانی، و بدون صرف نهار، اینچنین بود این درسها و آن روزها.

مرحوم ادیب هیچگاه سر درس از خود یا زندگی خصوصیش یا مطالب غیر درسی چیزی نمی گفت: اگر شاگردی سر درس حرف می زد یا توجه نمی کرد، با همان لحن و سبزه ای که در س می گفت، تقریباً خطاب به همه می گفت: گوش بدهید. ادیب با نگاه سخن می گفت، چشمانی درشت، سپید و سیاه، پر جلال و با حرارت، با مژه های بلند و نگاهی هوشمند و شفاف و اندکی غمگین و نگران.

آقای موسوی گرمارودی در یاد نامه ادیب می نویسد: «او وقتی به مناسبت نقل مطلبی در درس، که به گمان وی خنده دار بود، می خندید، تنها از بریده بریده شدن لحن کلام و چین اندکی که بر دو سوی گوشه بیرونی چشمش می افتاد، خنده او آشکار می شد و هیچ انتظار نداشت و برایش مهم نبود که دیگران هم می خندند یا خیر. شاگردان پیش تر از شادی معصومانه او به خنده می افتادند». دقت نظر، وسعت اطلاع و احاطه کامل و بی نظیر بر مطالب شگفت آور بود. هنگامی که بیتی از قصیده ای در کتب به عنوان شاهد می رسید، شرح مسوطی راجع به شاعر و زندگی او و نقد شعرش و مقام ادبی وی می گفت و تقریباً تمام قصیده ای را که آن بیت در آن واقع بود، از ابتدا تا انتها با لذت و ورعی شگرف و شیرین می خواند.

حق این است که مرحوم ادیب، دین بزرگی بر حوزه خراسان دارد و از عوامل استحکام مبانی ادبی علوم حوزوی در سده اخیر بود. ایشان در باره خود و استادش مرحوم میرزا عبدالجواد نیشابوری می گوید:

ملک دانش زیب و زیور یافته در دیر پیر
از بیان دو ادیب نکته پرداز خبیر
هر دو اندر عصر خود بر گفته سنجی بی همال
هر دو اندر صحنه گیتی به دانش بی نظیر

هر دو عالم را منور ساختند از نور علم
هر دو بهر مردمان بودند چون مهر منیر
هر دو مهد ملت و دین را به جهد
آراستند هر دو خیل خفته را بیدار
کردند و هزیر

هر دو بی منت به سر بردند در خدمت
درست هر دو آوردند نیکو نکته های
دلپذیر

هر دو پروردند ابناء و وطن را بنده وار
هر دو بگر فتند رزق خویش از حی قدیر
هر دو گفتند آن چه گفتند از ره شرع مبین
هر دو دیون نفس را کشتند روز دار و گیر
قدیه پیش خلق بهر جیفه نمودند خم
چهره بهر سیم و زر هر گز نکردندی
زریر

شاگردان ادیب

ادیب از اساتید متبحر ادبیات و بلاغت بود. آوازه دانش ادیب طی چندین دهه از قلمرو خراسان فراتر رفت و جاذبه درسهای صدها نفر را به گرد وجود خود فرا خواند. برخی از شاگردان ایشان، به یاد بود نام نیک استاد، یاد نامه ادیب نیشابوری در سال ۱۳۵۶، به مناسبت سالگرد ارتحال ایشان، در سلسله مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل، و با همکاری دانشگاه تهران، منتشر کردند.

آثار قلمی ادیب ثانی

تالیقاتی چند از مرحوم ادیب پرجای مانده است: «گوهر تابنده»، «آئین نامه»، «ستایش نامه»، «طریقت نامه»، «حدیث جان و جانان»، «رساله یعقوبیه»، «مجمع راز»، «فیروز جاوید»، «آسایش نامه»، «تاریخ ادبیات عرب»، «تاریخ ادبیات ایران»، «تابش جان و بینش روان»، «البدایه و النهایه»، «گوهر مراد»، «رساله قافیه» و «آرایش سخن» (رساله بدیعیه)، از آثار ایشان می باشد که پیش تر آنها منظوم هستند.

مرحوم ادیب شعر می سرود و به جز منظومه هایی که اشاره شد، صاحب دیوان است. این رباعی از سروده های اوست:

عشقی، عشقی، اگر بقا می جویی

دردی، دردی، اگر خدا می جویی
رنجی، رنجی، اگر به یاد گنجی
مرگی، مرگی، اگر لقما می جویی
و در قصیده ای در استقبال از حکیم سنایی گفته است:

بیا ای گوهر ایمان به خلوت خانه یکتا
بنوش از باده صفوت منه در کوی نخوت پا
مشو دل بسته بر آن پاینده نه تو
مرو دل داده بر این توده ساینده غیرا
بفکرت کوش تا آری سر از دروازه
دانش

بدانش باش تا یابی در از درخانه دریا
روانت تا به دریاهای حکمت آشنا نبود
ندانی مهرة تابنده را از لولو لالا
تا اینکه گوید:

ز سرلی مع الله آن زمان آگه شود جانت
که با حق متصل گردی چو استنابه مستثنی
کشی دامن ز کثرت رو نهی در مامن
وحدت

سر آری از سرای فقر در صحرائ استغنا
دلت گردد نمایشخانه انوار یزدانی
لبت گیرد نقاب از چهره اسرار ما او حی
تجلیگاه طور قدس ربانی شود جانت
که مصداق تجلی ره گردی تو چون موسی

خصال و روحیات ادیب

ادیب قد متوسط، درشت و اندکی فرسبه، پوستی گندمگون و روشن، صورتی گرد، بی غنغنه، دهان کوچک، بینی راست و نجیب و پیشانی اصلع داشت.

ادیب انسانی زاهد و عارف مسلک بود و نسبت به امور دنیوی، مقامات و شخصیتهای بی اعتنا بود. قانع و کم توقع بود و مناعت طبع داشت. نامش را به نانش نمی فروخت، از حافظه بسیار قوی برخوردار بود و به اساتید خود عشق می ورزید. در همان زمان که خود استادی نامدار بود، از شرکت در درس مرحوم میرزا عبدالجواد غفلت نمی ورزید.

پس از درگذشت حکیم آقا بزرگ شهیدی و عارف یزدی که هر دو از اساتید وی بودند، (و در دامنه شرقی کوهسنگی مشهد به خاک سپرده شدند)، تا آخرین ماههای زندگی که پای رفتن



علیه الرحمه گردد، به خادم مقبره با حالت عصبانیت گفته بود: بگو برو گم شود و اگر نه با همین عصا چنان به کله اش می زدم که شقه شود». وزیر هم سرفکنده رفت.

ادیب انسانی رثوف و مهربان بود. در منزل برای فرزندان خود همبازی بود و از مهر و شفقت نسبت به زیر دستان هرگز غفلت نمی کرد.

تنها تفریح او در بیرون خانه این بود که عصرها نیم ساعت کنار دکه محقر کاسی، رویروی مدرسه خیراتخان، در همان بست پایین می نشست و یک دو پیک هم به چپق تعارف شده او هم می زد. هیچ اعتیادی جز تدریس نداشت و همین دکه، محل مراجعات ملحق به درس یا خارج از آن بود.

اگر شاگردی طبع شعری داشت و قصیده ای عربی یا فارسی گفته بود، همین جا خدمت او می رسید و از نظر استاد می گذراند.

ادیب در مدت عمر سفر نکرد جز یک مرتبه یا دومرتبه به نیشابور و کدکن. استاد حجت هاشمی از شاگردان بنام مرحوم ادیب، در شرح حال وی، در کتاب مرآة الحجة در باره علت عدم مسافرت وی می نویسد: «روزی از جنابش پرسیدم، چرا سفر نکردید و نمی کنید، فرمود: من همیشه در سفرم و از سفر بر حسب مأموریت است و از شهریه مأخوذه مقداری ذخیره کرده بود تا به حج بیت الله رفته و تا یک سال در آن جا اقامت کند.

روزی فرمود: مدت یک سال از اتاق مدرسه بیرون نیامدم فقط بعد از نماز صبح بین الطلوعین خارج می شدم تا میان صحن نو می رفتم و بر می گشتم، ولی از سوء قضا مال او به سرقت رفت، آمده بودند سقف اتاق را شکافته بودند و پول را از حصیر اتاق برده بودند. مبلغ ده هزار تومان و بدین سبب آرزویش جامه عمل نباشید تا آن که به دیار باقی شتافت و از جهان گذشت» و چنین بود اقول این آفتاب ادب و علم و عرفان.

موعظه و ارشاد می نمود. در اثنای ماه، یک روز مردم هر چه پای منبر به انتظار نشستند آن عالم نیامد.

جمعی از خواص که از نیامدن وی نگران شده بودند، جهت استفسار از حال وی به منزل او رفتند، چون وارد اطاق شدند، پس از سلام و احترام پرسیدند آقا خدای نخواستی حادثه ای رخ داده، و یا کسالتی عارض گشته؟ فرمود: خیر، هیچکدام.

گفتند پس چرا امروز مردم را در انتظار گذاشتید و برای منبر به مسجد تشریف نیاوردید؟

جواب دادند: امروز که برای منبر مطالعه می کردم، به این حدیث شریف قدسی رسیدم که خداوند متعال می فرماید: باین آدم عظم نفسک ثم غیرک (ای فرزند آدم اول خودت را موعظه کن سپس دیگران را)، با خود گفتم اول باید خود را موعظه کنم.

مرحوم استاد وقتی که این جملات آخر را برابم نقل می کرد، خود بشدت می گریست، و سپس با همان حال، اشک ریزان ادامه داد و فرمود: من هنوز خودم را موعظه نکرده ام، چطور از من می خواهی که ترا موعظه نمایم؟!

مرحوم شیخ محمد تقی ادیب، در برابر مصایب بسیار صبور و استوار بود و هیچگاه ثروتمندان و ارباب جاه را به خاطر زر و زورشان احترام نکرد. در سال ۱۳۴۹ هـ. ش. که یکی از وزرای وقت می خواست با استفاده از مقام خود در ساعت درس وارد مقبره شیخ بهایی

داشت، به سر تربت پاك این مردان خدا می رفت و آنان را هرگز از یاد نمی برد و در وصیت خود یاد آور شده بود، اگر به رایگان در حرم مطهر امام رضا (ع) دفن نشد، کنار آرامگاه اساتیدش در همان دامنه کوهسنگی، به دور از مردمان شهر و در آغوش طبیعت به خاک سپرده شود. وی ساده پوش و بسی آرایش بود و از پوشیدن لباسهای فاخر و گران بها، سخت پرهیز می کرد.

عمامه را کوچک و بسیار ساده می بست و به هنگام تدریس، طبق عادتی که داشت، عمامه را از سر بر می داشت و در مقابل خود می گذاشت و به وقت پیاده روی، عبا را به سر می انداخت و قبایش معمولی و کوتاه بود، وقتی آن را می شست، بدون اطو کشی آن را می پوشید.

نعلین ساده و کهنه به پا می کرد و کسی او را با کفش نو ندیده بود. از هوا پرستی و ریا کاری متملقان سخت متنفر بود، زبان به مدح کسی جز اساتیدش نگشود. برای معالجه به طبیب مراجعه نمی کرد و از خوردن داروهای جدید پرهیز می کرد و تا آخر عمر با نشاط زندگی می کرد و بشاشت او همه را به اعجاب وادامی داشت. با شاگردان خود بسیار صمیمی بود و رفتار و سلوک وی آنها را تحت تأثیر قرار می داد.

استاد الهی خراسانی، در تحلیل از اخلاق کریمه مرحوم ادیب می نویسد: «روزی که استاد مریض خانه بود، برای ملاقات و عبادت وی به منزلش رفتم، پس از سلام و احوال پرسی، دفتری را که همراه داشتم باز کرده و قلم به دست گرفتم و از استاد خواستم نصیحتی فرماید، تا بنویسم، و آن را نصب العین خویش سازم. وی در ابتدا از اجابت خواسته من امتناع ورزید، چون اصرار نمودم، فقط قصه ذیل را برابم نقل کرد و گریست و دیگر هیچ نگفت.

استاد فرمود: یکی از علمای مشهد که مردی عالم و وارسته بود، و با این جانب آشنایی و دوستی داشت، در ماه مبارک رمضان، در مسجد گوهر شاد پس از نماز ظهر منبر می رفت و مردم را

ادیب از اساتید متبحر ادبیات و بلاغت بود. آوازه دانش ادیب طی چندین دهه از قلمرو خراسان فراتر رفت و جاذبه درسهایش صدها نفر را به گرد وجود خود فرا خواند